

نیک لند  
واقعیت حکم می‌راند  
ترجمه آرال

dastopaa.net

## چرا داروینیسیم اجتماعی به هیچ جا نمی‌رسد

داروینیسیم اجتماعی نامی مدرن است که به نظریات متعددی درباره‌ی جامعه داده شده است که در دهه‌ی ۱۸۷۰ در انگلستان و آمریکا ظهور کردند و مدعی شدند که می‌خواهند مفاهیم زیست‌شناختی را برای جامعه‌شناسی و سیاست به کار ببرند. لفظ داروینیسیم اجتماعی وقتی در ۱۹۴۴ در تقابل با این مفاهیم قدیمی‌تر به کار گرفته شد روایح گسترده‌ای یافت. امروزه، به دلیل فحواهای منفی نظریه‌ی داروینیسیم اجتماعی، خصوصا پس از قساوت‌های جنگ جهانی دوم (از جمله هولوکاست)، عده‌ی اندکی خودشان را به‌عنوان داروینیسیت‌های اجتماعی توصیف می‌کنند و به این لفظ عموماً به‌صورت ناسزا نگاه می‌شود. — ویکی‌پدیا

... هیچ کس خودش را یک داروینیسیت اجتماعی نمی‌خواند. نه الان، نه هیچ وقت. نه هربرت اسپنسر. این لفظ همواره برای انگ‌زدن به مخالفان به کار رفته است. از این حیث، لفظ داروینیسیت اجتماعی آشکارا از لفظ سوسیالیست که میلیون‌ها نفر با افتخار ادعایش را دارند توهین‌آمیزتر است. — دیوید بواز

آینده‌ی شهری<sup>۱</sup> بحثی هیجان‌زده‌آرا که طرفش بود و به نتیجه‌ی ذیل ختم شد تا اندازه‌ای از دست داد: آمریکا در نوامبر ۲۰۱۲ رأی داد تا خودش را از داروینیسیم اجتماعی معاف کند. با این حال، گرچه ظاهراً از موقعش گذشته، جواب قاطع ما تغییری نکرده است: هیچ چیز هرگز از داروینیسیم اجتماعی معاف نمی‌شود. داروینیسیم یعنی همین.

این واقعیت که لفظ داروینیسیم اجتماعی تنها به‌صورت یک ننگ ادامه می‌یابد کاملاً گویاست، و برای خودش کافی‌ست تا «تکامل» ایدئولوژیکی دوران اخیر را توضیح دهد. خلاصه این‌که، استفاده‌ی غالب از «داروینیسیم اجتماعی» می‌گوید «بازارها چیزی از سنخ نازی‌اند.» مات در یک حرکت.

بازارها با حذف اشتباه یک فرایند داروینی را اجرا می‌کنند. شومپتر به آن «نابودی خلاقه» می‌گوید. واحد بنیادی انتخاب بنگاه کسب و کار است، قادر به نوآوری، سازگاری، اشاعه، و تکامل دقیقاً تا آنجا که در معرض خطر مرگ هم قرار می‌گیرد. هیچ کدام از این‌ها به‌طور خاص پیچیده یا حتی مناقشه‌برانگیز نیست. «داروینیسیم اجتماعی» در یک دنیای معقول چنین معنایی خواهد داشت. دقیقاً همان چیزی که واقعا در سر هربرت اسپنسر می‌گذشت (هرچند این برچسب را هیچ وقت اتخاذ نکرد).

بدین ترتیب، انگاره‌های بنیادی داروینیسیم اجتماعی را می‌توان در یک جفت کلمه فشرده کرد: واقعیت حکم می‌راند. قطعاً حرف‌های بیشتری می‌توان زد اما هیچ چیز خصوصاً اینقدر چالش‌برانگیز نیست. توضیحات اضافی بعدی در واقع کسرها، یا قیدها — اقتصادهای فکری، اصول منفی، و عدم تعهدها — هستند. چراکه داروینیسیم — چه «اجتماعی» چه غیر از آن — از روی کسرها ساخته می‌شود. کاستن از هر علیت فراطبیعی و عامل متعالی داروینیسیم را به‌صورت شیوه‌ی طراحی ساختارهای پیچیده باقی می‌گذارد. (نه)

1 Urban Future [<http://www.ufblog.net/>]

2 <http://opinionator.blogs.nytimes.com/2012/04/08/the-taint-of-social-darwinism/>

ساختن بلکه طراحی، در تطابق با نظریه‌ای طبیعت‌گرایانه در باب نقشه‌ها، طرح‌های کلی، دستورالعمل‌ها، یا کدهای اسمبلی، از آن نوع که توضیح فراطبیعی را طبیعتاً فرامی‌خواند. داروین‌یسم فقط برای اطلاعات عملی به کار می‌رود.)

کسرها داروین‌یسم را می‌سازند. برای نمونه، اگر این فرضیه‌ی غیرمعقول را که چیزی عظیم و خیرخواه (چه خدا، چه دولت، چه هر ابرپدر بدیل دیگر) مراقب ماست کنار بگذارید، باقیمانده‌ی واقع‌گرایانه‌اش حاکی از آن است که اشتباهات‌مان ما را می‌کشند. در نتیجه‌اش هرآنچه هنوز در این حوالی می‌پلکد تاریخچه‌ای از اجتناب از اشتباهات جدی با خود دارد، که ممکن است یا نیست بر آن‌ها سماجت کرده باشد — و سماجت گویا خواهد بود. اگر آموزه‌های مهم را فراموش کنیم، بهایش را (طی بقا) خواهیم پرداخت.

اگر این حرف یک همان‌گویی صرف باشد که نامکرراً ادعا نشده، آن‌وقت هیچ نیازی حتی به مناقشه هم نیست. اما مناقشه قطعاً وجود دارد، چقدر هم زیاد، و چنان عمیق هم برقرار شده که مبتذل‌ترین شرح‌ها هم به بهترین شکل آنرا به چنگ می‌آورند. این<sup>۱</sup> را از تاریخ پیش‌پافتاده و از خودمطمئن آمریکا در نظر بگیرید:

داروین‌یسم اجتماعی کاربست نظریات تکامل و انتخاب طبیعی چارلز داروین به توسعه‌ی اجتماعی معاصر بود. در طبیعت، تنها مناسب‌ترین یا اصلاح‌ترین بقا یافت — و به همین نحو در بازارها. بسیاری از کاسبان آمریکایی این شکل از توجیه را با شور و شوق به منزله‌ی گواهی علمی برای برتری‌شان به دست گرفتند.

این پاراگراف عمیقاً سخ‌نما واقعاً چه دارد می‌گوید؟ اینکه بقای برخی کسب‌وکارهای آمریکایی این‌گونه به صورت «مناسب‌ترین» (= بقا یافته بودند)، «موجه» (= بقا یافته بودند)، و «گواه برتری‌شان» (= بقا یافته بودند) دیده شده بودند؛ به عبارت دیگر، رشته‌ای از جملات همانند کاملاً توخالی که به طریقی بناست شکلی عمیقاً رسوایی‌آمیز از افراطی‌گری اجتماعی ظالمانه را تجسد بخشند. این خطای منطقی نظام‌مند مشابه، که با اصراری کسل‌کننده در هر وهله از تشریح «داروین‌یسم اجتماعی» دیده شده، با «اقنوم مفهوم» شوپنهاور غسل تعمید داده شده بود. چیزی را به چنگ می‌آورد، دقیقاً تکرارش می‌کند اما به صورتی متفاوت، و بعد تظاهر می‌کند که اطلاعاتی به آن افزوده است. همین که این خطا اصلاح شد، بحث اساسی این موضوع در پوچی سرگیجه‌آور کاملش در معرض دید قرار می‌گیرد.

دیوید بواز بی‌قرار از دانش‌نامه‌ی بریتانیکا درباره‌ی داروین‌یسم اجتماعی نقل قول می‌آورد<sup>۲</sup> که این‌طور توصیفش می‌کند:

... این نظریه که شخص‌ها، گروه‌ها، و نژادها، بنا بر درک چارلز داروین در گیاهان و حیوانات در طبیعت، مقید به قوانین یکسان انتخاب طبیعی‌اند. بر حسب این نظریه، که در

1 <http://www.u-s-history.com/pages/h843.html>

2 <http://www.britannica.com/EBchecked/topic/551058/social-Darwinism>

اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ محبوبیت داشت، ضعیفان از بین می‌روند و فرهنگ‌شان محدود می‌شود، درحالی‌که قدرتمندان قدرت و نفوذ فرهنگی‌شان بر ضعیفان را افزایش می‌دهند... فقرا «نامناسب» اند و نباید کمک‌شان کرد؛ در نبرد برای بقا، ثروت نشانه‌ای از پیروزی است. در سطح جامعه، داروینیسیم اجتماعی درمقام یکجور عقلانی‌سازی فلسفی برای خط‌مشی‌های امپریالیستی، استعماری، و نژادپرستانه به کار گرفته شده بود که باور به برتری فرهنگی و زیست‌شناختی انگلیسی‌آمریکایی یا آریایی را حفظ می‌کرد.

بی‌درنگ روشن است که این قطعه نیز همان الگوی ازپیش‌آشنا را پی می‌گیرد و «اقنوم مفهوم» را با لبه‌ی احتراق خودانگیزخته میزان می‌کند. بدتر از آن، سعی دارد «اطلاعات» اقنومی شده‌اش را از خلال این قضیه‌ی مثبت — که سر بسته پیش کشیده شده و نه آنکه قاطعانه اظهار شده باشد — که «شخص‌ها، گروه‌ها، و نژادها» چیزی جز «حیوانات در طبیعت» اند به کار بگیرد. به نظر می‌رسد طبیعت نمی‌تواند در آستانه‌ای از توسعه‌ی اجتماعی انسان به کار بسته شود وقتی مردم از حیوان بودن دست می‌کشند و به چیزی دیگر بدل می‌شوند. بشر نه تنها (درمقام موجودی طبیعی و چیزی دیگر) مضاعف شده بلکه بین قلمروهای سنجش‌ناپذیر تقسیم شده است، بشر که ادغام دوباره‌اش از حیث اخلاقی مشابه «عقلانی‌سازی برای خط‌مشی‌های امپریالیستی، استعماری، و نژادپرستانه» و — چرا این را هم تایید نکنیم؟ — قتل‌عام فاشیستی است.

طبیعت را به چنان شیوه‌ای که ما بخشی از آن نیستیم تعریف کنید، یا اینکه در توجیحات نازی مد نظر *دانش‌نامه‌ی بریتانیکا* دست دارید. آشکارا چیزی درباره‌ی داروینیسیم اجتماعی وجود دارد که مردم را تهییج می‌کند — عملاً چیزهای زیادی. اتصال نظریه‌ی خودانگیزخته‌ی کاپیتالیسم اقتصاد آزاد (بدون مداخله دولت) به تداعی ترومایی با رایش سوم به قدر کافی شعف‌آور است، خصوصاً به این دلیل که پلنفرم پایه برای دوران فاشیسم واقعا موجود است (که هنوز در آن ساکن‌ایم)، اما ماجرا بیش‌ازین‌هاست.

واضح‌ترین سرخ، که بر مبنایش قطعه‌ی *دانش‌نامه‌ی بریتانیکا* مثل تکه‌ای بافتنی ناشیانه از هم باز می‌شود، ظهور جادویی «باید» است — «فقرا نامناسب» اند و نباید کمک‌شان کرد». این هم یک اقنوم مضحک دیگر است، آن‌هم به نحوی طبیعی (و غیرطبیعی)، اما به همین میزان سنخ‌نما. در سایت تکامل *تاک/اورجینز*، جان اس. ویلکینز به ما می‌گوید: «داروینیسیم اجتماعی»... بر این باور است که سیاست اجتماعی باید به ضعیف‌ها و نامناسب‌ها مجال شکست و مردن بدهد، و اینکه این نه فقط سیاستی خوب است بلکه از نظر اخلاقی نیز درست است.<sup>۱</sup> ضلالت فکری در اینجا به راستی حیرت‌انگیز است.

هر نظریه‌ی اجتماعی طبیعت‌گرایانه تکامل اخلاقی را کسر می‌کند، یا دست کم به تعلیق درمی‌آورد. می‌گوید: چیزها بدین شیوه وجود دارند (به هر نحو که بخواهیم باشند). با این حال در اینجا از خلال یک مضاعف‌سازی اقنومی، یا از طریق حشو، چنین واقع‌گرایی خنثایی به یک وهله‌ی اخلاق‌زده و عجیب بدل

1 <http://www.talkorigins.org/faqs/evolphil/social.html>

می‌شود: طبیعت باید اتفاق بیافتد. داروینیسیم اجتماعی سعی نمی‌کند واقعیت را توضیح دهد، بلکه در عوض طرف واقعیت را می‌گیرد (آن فاشیست‌ها!).

این، به نحوی واقعا ساده و تحت‌اللفظی، دیوانگی‌ست. چپ به انکار صرف این قضیه‌ی فروتنانه که واقعیت حکم می‌راند رضایت نداد، طوری که تقبیح داروینیسیم اجتماعی به آرامی به سمت این اتهام پیش رفت که واقع‌گراها دارند به دشمن کمک و با آن همدستی می‌کنند. جرم نبخشودنی پذیرش این نکته است که عواقبی یا نتایجی وجود دارند غیر از آن‌ها که بر سر پیگیری‌شان توافق کرده‌ایم.

واقعیت این است که تصمیمات عملی عواقب واقعی دارند. اگر آن عواقب به دست یک موجودیت اجتماعی جامع‌تر باطل یا در آن جذب شوند، آنگاه آن موجودیت به ارث‌شان می‌برد. آنچه این موجودیت اجتماعی برمی‌انگیزد همان هم می‌شود. شکست‌هایی که انتخاب می‌کند تا به شکست‌های خودش بدل شوند. وقتی تصمیمات ناسازگار جابجا یا جمع می‌شوند، نه زایل بلکه تقویت، عمومی، و وخیم می‌شوند. مقیاس موجود اجتماعی تحت بررسی هرچه باشد، یا راهی می‌یابد برای اثر گذاشتن و پاداش دادن به آنچه اثر می‌گذارد، یا اینکه می‌میرد، چه به صورت یک کل، چه در هیئت تکه‌پاره‌ها. این «داروینیسیم اجتماعی»ست که عاقبت باز خواهد گشت، چراکه واقعیت حکم می‌راند، و بواز عوض آنکه به غوغای تقبیح پاسخ دهد، از پیش می‌دانسته که داعیه‌اش را دوباره سر دهد.

Source: Nick Land, "Reality Rules", in *A Nick Land Reader*, p.67-70.